

## راز مرد آسمانی

اتاق کوچک نرگس ستاره باران بود ...



اتاق کوچک نرگس ستاره باران بود  
دوباره خانه پر از نغمه های قرآن بود  
و کنج سینه ی خود، راز سر به مهری داشت  
و دست های نیایش به آسمان برداشت  
میان پنجره تا آسمان شب بستند  
فرشته های خدا را که شاد و سرمستند  
تمام خانه معطر ز بوی گل ها شد  
نشاند غنچه ی گل را به روی شانه ی خود  
شکفت غنچه ی لبخند روی لب هایش  
دوباره زمزمه ی آیه های زیبایش  
نگاه پنجره در انتظار مهمان بود  
صدای بال ملایک به گوش می آمد  
کسی که مثل صدف پاک بود و دریایی  
نشست و رو به خدا با دو چشم بارانی  
فرشته ها پُلی از کوچه ی نیایش او  
ستاره ها همه در کوچه های شب دیدند  
سپیده دم که زمین رخت نور می پوشید  
صف ملایکه از آسمان فرود آمد  
شکفت راز دلِ مرد آسمانی ما  
زقاب پنجره تا قلب آسمان می رفت  
کجاست ردّ پای تو؟ -  
مهری ماهوتی